



خدمتگار قهرمان

نیشسته: دکتر ادھر شرقاوی
ترجمہ: خلیل الرحمن خباب



بیتور عابدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به

پدر و مادر گرامی‌ام

برادران بزرگوارم

و همسر مهربانم!

- مترجم

خدمتکار قهرمان

نَبشته: دکتر ادهم شرقاوی
ترجمه: خلیل الرحمن خباب

خدمتکار قهرمان

نیشته:

دکتر ادهم شرقاوی

ترجمه:

خلیل الرحمن خباب

ناشر:

نشر عنبر

تاریخ انتشار:

تابستان ۱۴۰۳

ایجاد هر نوع تغییر بدون اجازه مترجم، مجاز نمی باشد و خیانت محسوب می گردد!



لینک های مفید اسلامی:

نشر عنبر: [@NashreAnbar](#)

کانال فارسی دکتر ادهم شرقاوی: [@DrSharqawi](#)

کانال تلگرام خلیل الرحمن خباب: [@Khademulislam](#)

کتابخانه قلم: [@Qalamlr](#)

کتابخانه آقراء: [@iqraaLib](#)

وبسایت سنت مدیا: [sunnat-media.ir](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

امام احمد بن حنبل رضی الله عنه در مسند خود روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«شبی که به معراج رفتم، در آنجا بوی خوشی به مشام رسید. گفتم: «ای جبرئیل، این بوی چیست؟».

گفت: «این بوی آرایشگر دختر فرعون و فرزندانش است!». گفتم: «قضیه اش چیست؟».

گفت: «یکی از روزها، وقتی که او سر دختر فرعون را شانه می کرد، ناگهان شانه از دستش افتاد و گفت: بسم الله [به نام خدا]!». «.

دختر فرعون گفت: «منظورت [از خدا] پدرم است؟!». «.

گفت: «نخیر، بلکه خدای من و خدای پدرت، الله است». «.

دختر فرعون گفت: «به پدرم خبر دهم؟». گفت: «بله!». «.

به فرعون خبر داد و او آرایشگر را نزد خود فرا خواند و

گفت: «ای زن، آیا جز من خدای دیگری داری؟».

گفت: «بله، خدای من و خدای خودت، الله!».

فرعون دستور داد که دیگ بزرگی از مس آورده شود و

آن دیگ جوشانده شد. سپس دستور داد که آن زن و

فرزندانش در آن انداخته شوند.

آرایشگر گفت: «من از تو درخواستی دارم!».

فرعون گفت: «چه درخواستی؟».

گفت: «دوست دارم استخوان‌های من و فرزندانم را در

یک پارچه جمع کرده دفن شود».

فرعون گفت: «این حق تو بر دوش ماست!».

پس دستور داد که فرزندانش انداخته شوند.

آنها را یکی یکی در برابر دیدگانش انداختند تا اینکه نوبت به نوزاد شیرخوارش رسید و گویا به خاطر او اندکی دچار دلدلی شد.

[اما] نوزاد [به سخن آمد و] گفت: ای مادر، صبر کن؛ زیرا عذاب دنیا آسان تر از عذاب آخرت است!'.^۱

^۱. مسند أحمد (۲۸۲۱).

درس اول:

در مورد تعداد کسانی که در گهواره سخن گفته‌اند، چندین روایت وجود دارد.

روایت امام مسلم رضی الله عنه^۱ بیان می‌کند که آن‌ها سه نفر بودند: عیسی علیه السلام، بچهٔ چوپان در داستان جریج عابد و بچه‌ای که دعای مادرش را رد کرد که داستانش اندکی طولانی است.

روایت امام احمد رضی الله عنه، چهارمی را می‌افزاید، همین که [در بالا] بیان شد.

بچه‌ای که به پاکی یوسف علیه السلام گواهی داد را هم فراموش نمی‌کنیم.

۱. صحیح مسلم (۲۵۰۰).

اگرچه این داستان‌ها اسرائیلی باشند، اما در شریعت ما چیزی وجود ندارد که آن‌ها را رد کند.

سرورمان ﷺ فرمودند:

«حَدِّثُوا عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ»^۱.

«اشکالی ندارد که از بنی اسرائیل سخن بگویید».

و بی‌چند اصحاب اخذود که در روایت امام مسلم رضی الله عنه^۲ آمده است.

به این ترتیب، تعداد آن‌ها به شش نفر می‌رسد!

^۱. صحیح البخاری (۳۴۶۱) + سنن الترمذی (۲۶۶۹).

^۲. صحیح مسلم (۳۰۰۵).

درس دوم:

وقتی اظهار ایمان منجر به هلاکت انسان شود، پنهان کردن آن اشکالی ندارد.

قرآن کریم از مؤمن آل فرعون که ایمان خود را مخفی می کرد، می ستاید و می فرماید:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ...﴾ [غافر: ۲۸].

«و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت، گفت: «آیا می خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید: پروردگار من «الله» است.»

پنهان کردن ایمان برای او از چند جهت بهتر بود:

اول: اینکه او جان خود را نجات داد؛ چون فرعون همان کسی بود که همسر خود را به خاطر ایمانش به قتل رساند.

او حتی به نزدیکان خودش وقتی به حضرت موسی علیه السلام ایمان می آوردند، رحم نمی کرد.

دوم: او به قصر نزدیک بود و می دانست در آنجا چه اتفاقاتی می افتد و فرعون چه نقشه و نیرنگی برای او طرح می کند. بودن یک جاسوس در کاخ دشمن بهتر از شمشیری است که در برابر او کشیده می شود!

سوم: اظهار کردن ایمانش هیچ نفعی جز منفعت شخصی در پی نداشت؛ چون با کشته شدنش، به صف شهیدانی چون آسیه و آرایشگر دختر فرعون می پیوست.

اما نجات و پیروزی دعوت، از نجات و پیروزی فردی است.

همچنین نمی‌توانیم بگوییم که آسیه رضی الله عنها وقتی ایمان خود را آشکار کرد، بی‌احتیاطی نمود یا آرایشگر دختر فرعون عواقب آن را به خوبی محاسبه نکرد و نسنجید.

سیدالشهدا حمزه رضی الله عنه و مردی که در برابر حاکم ستمگری ایستاد و او را امر و نهی نمود و [آن حاکم مستبد] او را به قتل رساند [، نمی‌شود گفت که این‌ها بی‌احتیاطی کردند]. پس کار آرایشگر دختر فرعون، استواری، شجاعت و قدرت ایمانش محسوب می‌شود؛ زیرا او طبق عرف و اصطلاح آن زمان فقط یک خدمتکار بود، در حالی که فرعون طبق عرف و اصطلاح مردم مصر، پادشاهی بود که حکومت می‌کرد و خدایی بود که پرستش می‌شد.

اینکه یک خدمتکار، قدرت سیاسی و دینی بزرگی که شخص فرعون در رأس آن بود را به چالش بکشد، به خدا سوگند چنان جسارتی است که هیچ نظیری ندارد.

درس سوم:

ایمان وقتی قلب را فرا می‌گیرد، صاحبش را از انسان تشکیل شده از گوشت و خون، به کوهی تبدیل می‌کند که نه سر خم می‌کند و نه سست و ضعیف می‌شود.

مؤمنان و بندگان راستین خدا، در هر زمانی چنین‌اند.

آسیه رضی الله عنها، زن [و موجود] ظریفی است که بر چوبه دار شکیبایی می‌کند و آرایشگر دختر فرعون با جسم ضعیف خود تکان نمی‌خورد و سست نمی‌شود.

بلال رضی الله عنه را ریگ‌های داغ مکه و سنگ بزرگی که امیه بن خلف به سینه‌اش می‌گذارد، نمی‌تواند به زانو درآورد. یگانه صدایی که در رویارویی و مقابله با سختی‌ها [و شکنجه‌ها] قطع نمی‌شود، [ندای] «أحدٌ أحدٌ» است.

جادوگرانی که آمده بودند تا با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مقابله کنند، [پس از اینکه به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ایمان آوردند،] دست‌ها و پاهای‌شان برعکس هم قطع شد و به صلیب کشیده شدند و در آن وقت به فرعون گفتند:

﴿إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [طه: ۷۲].

«تو تنها می‌توانی در این زندگی [زودگذر] دنیا فرمان دهی!».

در صحیح البخاری آمده [که رسول‌الله ﷺ فرمودند]:
 «قبل از شما کسانی بودند که شخصی را می‌گرفتند و برای او گودالی را حفر می‌کردند و او را در آن گودال می‌انداختند. سپس اره‌ای آورده بر سرش می‌گذاشتند و او را دو نیم می‌کردند و با شانه‌های آهنی گوشت و استخوانش

را شانه می کردند [و می گدندند] و این شکنجه‌های سخت،
آن‌ها از دین‌شان باز نمی داشت!»^۱

وقتی الله متعال راه‌تان را به بهشت هموار می کند، این از
فضل و کرم او تعالی است.

قطعاً او می دانست که شما بر مصیبت صبر کرده نمی توانید،
پس آن را از شما دور کرد!

و وقتی شما را مورد امتحان قرار می دهد، نباید سست
شوید؛ [بلکه] به کسانی که پیش از شما بودند اقتدا کنید و
شعارتان در برابر هر مستبدی، سخن جادوگران به فرعون
باشد:

«تو تنها می توانی در این زندگی [زودگذر] دنیا فرمان
دهی!».

^۱. صحیح البخاری (۶۹۴۳).

درس چهارم:

کسی که صدقه و انفاق می‌کند، از مال و ثروت بیزار نیست.

زنی که حجاب را رعایت می‌کند، از مد و فشن متنفر نیست.

کسی که به خاطر شهادت در میادین مرگ تلاش می‌کند، از زندگی بیزار نیست.

آرایشگر دختر فرعون که فرزندانش در برابر دیدگانش کشته شدند، از مادری چیزی کم نداشت.

این‌ها به ما می‌آموزند که آنچه نزد خداوند است، بهتر و ماندگارتر است.

به این زن بنگرید، وقتی که با مرگ فاصله چندانی ندارد، تنها چیزی به آن فکر می‌کند فرزندانش است!

از فرعون می‌خواهد که استخوان‌های خودش و فرزندانش را جمع کند و یک‌جا دفن نماید.

اگر قلب مادرانه‌اش نمی‌بود، از ظالم چیزی نمی‌خواست؛ اما مادر این‌گونه است [و به‌خاطر فرزندش دست به هرکاری می‌زند]!

درس پنجم:

ستمگران تمام عصرها یکی هستند.

نام‌ها و روش‌ها عوض می‌شود؛ اما ذهنیت‌ها [و اندیشه‌ها]

یکی هستند!

فرعون می‌گُشد و به صلیب می‌کشد.

ابراهیم علیه السلام را قومش به آتش می‌اندازند.

امیه و ابوجهل شکنجه می‌کنند.

این یکی مال مؤمن را می‌گیرد و آن یکی زندانی‌اش

می‌کند.

سومی به آبرویش می‌تازد.

چهارمی خانه‌اش را خراب می‌کند.

پنجمی فرزندانش را می‌گُشد.

بدون اینکه متوجه شوند، از روی حماقت بر گام همدیگر
راه می‌روند و در هر عصر و زمانی این مسیر را در پیش
می‌گیرند و خلاصه اینکه ستمگران منقرض نمی‌شوند!

وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقه محمد

وعلی آله وصحبه أجمعین

آثار دیگر مترجم:

- ۱- اسلام به ذات خود ندارد عیبی...!
- ۲- خودکشی نوین
- ۳- طلاق شوخی بردار نیست!
- ۴- بی‌رحمی بزرگ
- ۵- نجات از اضطراب امتحان
- ۶- چگونه حمله‌های شیطان را دفع کنیم؟
- ۷- ز گهواره تا گور استادتم!
- ۸- آیا از عبادت کردن خسته می‌شوید؟
- ۹- سراب خوشبختی
- ۱۰- ما کجا و آن‌ها کجا؟
- ۱۱- گفتمان (بزرگ‌ترین راه حل)
- ۱۲- چرا نمی‌پرسیم؟
- ۱۳- لعنت (تکیه کلام منفور)
- ۱۴- سرزنش و پیامدهای آن
- ۱۵- ماه رجب (ویژگی‌ها و بدعت‌ها)
- ۱۶- ماه شعبان (فرستی دیگر)
- ۱۷- روزهای مبارک
- ۱۸- برای برادرانم (۱)
- ۱۹- برای خواهرانم (۱)
- ۲۰- آه از دست ملاها!
- ۲۱- پوزش می‌طلبیم!
- ۲۲- با دروغ زندگی نکنیم!
- ۲۳- دیگران چه می‌گویند؟
- ۲۴- خود اشتباه نکنیم!
- ۲۵- هدیه‌ای به مصطفی ﷺ
- ۲۶- جوانان، زیر چکمه‌های روزگار
- ۲۷- نمی‌دانم!
- ۲۸- نیکی کن و در دجله انداز!
- ۲۹- داستان جریج عابد
- ۳۰- بانوی قهرمان
- ۳۱- صدای کفش‌هایت را شنیدم!
- ۳۲- خواهرم، خودت را بشناس!
- ۳۳- باید‌ها و نباید‌های میراث
- ۳۴- این دست عثمان است!
- ۳۵- جوانان را دریابیم!
- ۳۶- مرد بدهکار
- ۳۷- صدایی از ابر
- ۳۸- محبت و نفرت
- ۳۹- روزهای انگشت‌شمار
- ۴۰- گواهان خدا در زمین
- ۴۱- خدمتکار قهرمان

